



۲۰۱۷/۰۷/۲۸

دوکتور محمد ظاهر عزیز

با اعلیحضرت مرحوم محمد ظاهر شاه، پنج بار افتخار ملاقات میسر شد

اشخاصی که، افغان ها و یا خارجی ها، یک بار هم به حضور اعلیحضرت محمد ظاهر شاه مشرف گردیده اند، اعلیحضرت را پادشاه صاحب شخصیت عالی انسانی، صاحب فرهنگ، پادشاه دموکرات و نهایت وطندوست یافته اند. پادشاه صاحب فرهنگی که تاریخ مملکت خود را خوب می دانستند و به همه مردم افغانستان حرمت و محبت قائل بودند.

اعلیحضرت مرحوم محمد ظاهر شاه، انسان شریف، خوش صحبت، صاحب معلومات در امور جهانی خاصاً بر کشور های همجوار افغانستان بودند. چون که از چهارده سالگی با پدرش اعلیحضرت محمد نادر شاه به فرانسه مصروف کسب تعلیم بودند، از مزایای دموکراسی واقعی کاملاً واقف بودند اما افسوس که بنا بر عوامل پیچیده و مختلف داخلی و خارجی تهداب دموکراسی را که در دهه آخر سلطنت خود گذاشتند به ثمر نرسید.

من در این زمینه مطلبی نمی نویسم و بر می گردم به شرح ملاقات هایم با پادشاه صاحب فرهنگ و دوست داشتنی. بعد از ختم تحصیلات عالی در پوهنتون کلمبیای نیویارک بنده در ماه جون ۱۹۶۸ م به کشور باز گشتم و به حیث سکرتر جنرال کمیسیون ملی یونسکو افغانستان که وابسته به وزارت معارف بود مقرر شدم. دفتر مرحوم دوکتور علی احمد پوپل، وزیر معارف که یکی از شخصیت های پاک نفس، صاحب فرهنگ و بزرگ افغانستان بودند، به من اطلاع داد که بر حسب معمول، اشخاصی که بعد از ختم تحصیلات عالی به وطن بر می گردند، یکبار به حضور اعلیحضرت مشرف می شوند و شاید در این روزها به شما هم بر این موضوع خبر داده شود. چنین ملاقاتی تا سال ۱۹۷۰ م صورت نگرفت.

سال ۱۹۷۰ میلادی بیست و پنجمین سال تأسیس یونسکو بود و بر حسب پیشنهاد وزارت معارف و منظوری مجلس وزراء، قرار شده بود که از طریق اداره سر منشی اعلیحضرت از ایشان خواهش گردد که به مناسبت تجلیل از بیست و پنجمین سال تأسیس یونسکو اعلیحضرت پیام حسن نیت به آن سازمان که به افغانستان کمک های صاحب قدر می نماید از طریق نماینده افغانستان که در آن مراسم در مقر یونسکو در پاریس اشتراک می نماید، بفرستند. جهت اشتراک در مراسم مذکور، مرحوم حمیدالله عنایت سراج که او هم یکی از شخصیت های صاحب وجدان، پاک نفس و وطنخواه وطن بود و در آن زمان به حیث معین اول وزارت معارف ایفای وظیفه می کرد، مؤظف شده بود.

تهیه مسوده پیام اعلیحضرت را به من محول کردند. مسوده پیام اعلیحضرت به یونسکو بعد از منظوری معین اول وزارت معارف با مکتوب رسمی به عنوان مرحوم کوهگدای، سرمنشی اعلیحضرت فرستاده شد. بعد از چند روز تلفونی اطلاع دادند که پیام را اعلیحضرت منظور فرموده اند. اینجانب مؤظف گردید که شخصاً پیام را از دفتر سرمنشی گرفته و به معین وزارت معارف تسلیم نمایم. من به نزد مرحوم کوهگدای که او را از نزدیک می شناختم رفتم. این اولین بار بود که بنده داخل محوطه قصر سلطنتی می شدم.

برای من که زاده یک قریه افغانستان بودم، داخل شدن در محوطه قصر پادشاه احساسات خاصی بار آورد. زمانی که با مرحوم سرمنشی اعلیحضرت ملاقات نمودم، او دستم را فشرد و گفت که این پیام را کی نوشته است؟ من جواب دادم که من نوشته ام. او با زبان ساده اما با نیکی گفت آفرین. من پیام را که در پاکت سرباز گذاشته شده بود گرفتم. اجازه خواستم که آنرا ببینم. پیام را خواندم و دیدم که محض کلمه تعلیم را به کلمه عرفان عوض کرده بودند.

من به مرحوم کوهگدای گفتم که من از زمانی که از امریکا باز گشته ام، به حضور اعلیحضرت مشرف نشده ام. او اندکی مکث کرد و بعد گفت، خودت چند دقیقه همین جا باش و خودش از دفترش بیرون شد. بعد از ده دقیقه باز گشت و اطلاع داد که شما را اعلیحضرت به حضور می پذیرد.

من اندکی احساساتی شده بودم و از مرحوم سرمنشی پرسیدم که آیا می توانم دست های اعلیحضرت را ببوسم؟ او گفت بلی، بلی می توانید. مرا به اطاق کار رسمی اعلیحضرت رهنمایی کردند. من به راستی با احساسات عمیق که با خوشی همراه بود به نزدیک اعلیحضرت پیش شدم. اعلیحضرت که در نزدیک میز کارشان بر چوکی یک نفره نشسته بودند، بلند شدند و با من دست دادند. خوب به یاد دارم که من دست های اعلیحضرت را بوسیدم. من اندکی دورتر، البته بعد از آنکه اعلیحضرت نشستند، بر چوکی نشستم.

اعلیحضرت از من پرسید که در کجا درس خوانده ام. من جواب دادم که در کابل و در امریکا اما مکتب ابتدایی را در غزنی خوانده ام. اعلیحضرت فرمودند، شما متولد غزنی هستید؟ من جواب دادم بلی اعلیحضرت. اعلیحضرت حد اقل به مدت پنج دقیقه در باره تاریخ و بزرگی سلطنت غزنویان حرف زدند. اعلیحضرت چند بار از بزرگی سلطنت غزنویان و خاصاً از سلطان محمود غزنوی یاد کردند. ایشان فرمودند که به سنایی، آن مرد بزرگ فرهنگی، شاعر و فیلسوف احترام خاص دارند. اعلیحضرت نیز اضافه کردند که هر باری که به غزنی می روند و یا از راه غزنی به قندهار تشریف می برند، به زیارت سنایی جهت دعا به مقبره سنایی می روند. اعلیحضرت علاوه کردند: "گرچه سنایی به دعای ما ضرورت ندارد".

اعلیحضرت می دانستند که بنده مؤظف اجرای امور یونسکو در وزارت معارف بودم. در اخیر فرمودند. "یونسکو سازمان بزرگ است و به وطن ما خدمت می نماید. مؤفق باشید پسرم". این بود احوال ملاقات اول من با اعلیحضرت.

ملاقات دوم در سال ۱۹۹۸ م در روم صورت گرفت با این شرح:

در آن سال یکی از سازمان های غیر دولتی ایتالیا که با بعضی گروه های افغان در پشاور در زمینه های تعلیم و تربیه اطفال مهاجرین افغان کمک می کرد، سیمناری بر بهبود وضع تعلیم و تربیه اطفال افغان در پاکستان، در روم برگزار نموده بود. در این سیمنار تعدادی افغان ها از پشاور، امریکا، جرمنی و ایتالیا اشتراک نموده بودند. از من هم جهت اشتراک در آن سیمنار دعوت شده بود.

در ختم سیمینار مرحومه حمیرا جان، نواسهٔ اعلیحضرت، دختر مرحوم جنرال ولی محمد که در سیمینار نیز اشتراک نموده بود، به افغانها اطلاع داد که فردا جهت دیدار با اعلیحضرت به منزل شان می رویم. این خبر برای اکثر افغان ها مایه ای خوشی بار آورد، اما تعدادی از افغانها که از پشاور آمده بودند، با ما نبودند. تقریباً دوازده افغان همراه با مرحومه حمیرا جان جهت دیدار و صحبت با اعلیحضرت به منزل شان که در حومهٔ شهر روم قرار داشت رفتیم و در دروازهٔ ورودی از طرف پسر اعلیحضرت شهزاده میرویس پذیرایی شدیم.

منزلی که اعلیحضرت با خانوادهٔ شان یکجا در آنجا زندگی می نمودند در یک ناحیه ای سرسبز روم موقعیت داشت. آن خانه، به احتمال زیاد با کمک پادشاه سابق عربستان سعودی خریداری شده بود. خانهٔ مذکور دارای یک باغ خورد و یک منزله بود. از باغک خورد داخل سالون خانه شدیم. این خانه خیلی عادی و دارای سالون نسبتاً کلان بود و در بین سالون یک پایه ای سمتی قرار داشت. در گوشه ای از سالون، چند چوکی و کوچ های خیلی عادی قرار داشت و در میان سالون میز نان چند نفری گذاشته شده بود. در دیوار منزل که به عکس زیر دیده می شود، قالیچهٔ خورد افغانی آویزان بود. خلاصه این که هیچگاهی به خانهٔ یک پادشاه نمی ماند.



زمانی که ما داخل سالون شدیم، اعلیحضرت از چوکی بلند شدند و با هر یک، خانم ها و مردان، احوال پرسى نمودند و به رسم افغانی، خوش آمدید گفتند. آنهایی که دست اعلیحضرت را می بوسیدند، اعلیحضرت روی شانرا می بوسید. من نزدیک اعلیحضرت نشسته بودم. اعلیحضرت با هر یک، جداگانه و خاصتاً با دو خانم افغان که از پشاور آمده بودند، احوال پرسى و حرف زدند و سوال نمودند که چه کار می کنند و در کجا زندگی می نمایند؟ بعد از چند دقیقه احوال پرسى، اعلیحضرت به مدت تقریباً نیم ساعت در بارهٔ اوضاع سیاسی دوران سلطنت شان و حالت خیلی زار جنگ و وحشت سالهای اشغال، جنگ های طالبان و گروه های مجاهدین و به صورت مشخص از اشغال افغانستان از طرف اتحاد شوروی سابق و اهمیت برگزاری لویه جرگه از طرف خود افغان ها و بدون مداخلات خارجی ها خاصتاً پاکستان، حرف های وطن خواهانه با شایستگی های یک پادشاهی که از حرف ها و چهره ای شان احساسات، راست گویی، صلح خواهی و محبت خاص وطن دوستی را احساس می کردم، حرف زدند.

اعلیحضرت در ضمن بیانات شان، دو مطلب نهایت مهمی را که من آرزوی شنیدن شان را داشتم، بیان داشتند.

اول این که اعلیحضرت قطعاً آرزوی پذیرش دوباره سلطنت را ندارند. ایشان فرمودند که از اول آرزو نداشتند پادشاه باشند، اما احوال خاص آن زمان او را به پادشاهی سوق داد. فرمودند که آرزوی خاص اعلیحضرت بازگشت به وطن و جان سپردن در خاک شریف افغانستان است. اعلیحضرت به هر دو آرزو رسیدند.

دوم این که اعلیحضرت فرمودند که او شماره بانک ندارد و نه پول نقدی در کدام بانک دارند. در این زمان اعلیحضرت رو به سوی خانم ها که از پشاور آمده بودند نموده گفتند. (یکی از خانم ها به گروه سیاسی **راوا** که گروه خیلی چپگرا بود، وابسته بود. آن خانم جوان، زن هوشیار، پر گپ و در هنگام مباحث علمی بر تعلیم و تربیه نظریات خیلی هوشیارانه ارائه میکرد.) اعلیحضرت فرمودند "من میدانم که شما با یک گروه سیاسی که حق ثابت شما است همکاری دارید. من خوشحال می شوم که دختران و زنان افغان به حرکات سیاسی که باید به نفع و خواسته مردم وطن ما باشند همکاری داشته باشند. من به تمامی حقوق زنان عقیده محکم دارم، مقالات و نوشته های هفته نامه شما را می خوانم. من علیه این نوع هفته نامه ها و نوشته ها اصلاً نیستم چون به آزادی بیان احترام دارم. اعلیحضرت کلمه احترام را استعمال فرمودند، اما نوشته ها باید راستی را به مردم وطن ما که نهایت ضرورت دارند بیان نمایند.)

بدون آنکه به نوشته های هفته نامه راوا اشاره نمایند، اعلیحضرت با تشریفات و محبت خاص فرمودند (مثلاً می نویسند که من میلیونر هستم. از افغانستان به اندازه ای زیاد لاجورد بیرون آورده ام و حتی تشناب های خانه من از لاجورد ساخته شده اند. در این خانه یک منزله که خانه خیلی عادی است، دو تشناب است و فعلاً همه خانواده من در اینجا زندگی مینمایند. اصلاً یک توته لاجورد کوچکی هم در این خانه نیست. کاش می بود. شما می توانید خود این خانه را از نزدیک ببینید و هر وقت که خواسته باشید، تشریف بیاورید.)

اعلیحضرت با لطف خاص طرف بنده دید و فرمود که ما و شما یک عکس می گیریم. هنگام عکس گرفتن اعلیحضرت فرمودند که اینجانب از ایشان بلند تر هستم. من در جواب گفتم که اعلیحضرت لطف دارند، اما اعلیحضرت بزرگ هستند. اعلیحضرت دوباره فرمودند که این گفته جنرال ناپلیون است.

دیدار با اعلیحضرت بعد از گرفتن چند عکس با شاه مهربان و با فرهنگ در همین جا ختم شد.

ملاقات سوم در تابستان سال ۲۰۰۰م صورت گرفت با این شرح:

من که بعد از اجرای وظیفه بیست و سه سال به صفت مأمور عالی رتبه در مقر یونسکو در پاریس، متقاعد گردیده بودم، در منزلم بودم که از دفتر مدیر عمومی سابق یونسکو (جناب متسورا) که تبعه جاپان است پیام گرفتم که مدیر عمومی یونسکو می خواهد اینجانب را ببیند.

فردای آن روز جناب متسورا را ملاقات نمودم و دریافتم که جناب متسورا خیلی آرزو دارد که به حضور اعلیحضرت مشرف شود و از من خواهش نمود که در صورت امکان وسیله ملاقات را با اعلیحضرت میسر نمایم.

من از طریق یکی از شخصیت های معروف کشور که از چندین سال در خدمت اعلیحضرت بودند و بعد از سال ۱۹۷۳م کمک های خارق العاده و دوامدار به اعلیحضرت و خانواده شان نموده است، وسیله ای ملاقات را برای جناب متسورا، مدیر عمومی آن وقت یونسکو، با اعلیحضرت فراهم نمودم.

جناب متسورا از من هم خواهش نمود که او را در این سفر به روم همراهی نمایم که به خوشی پذیرفتم.

در هنگام رسیدن به روم ما از طرف مصطفی جان نواسه اعلیحضرت استقبال شدیم و به منزل اعلیحضرت رفتیم.

هنگام داخل شدن به سالون منزل، اعلیحضرت دو و یا سه قدم طرف مدیر عمومی یونسکو پیش آمدند و احوال پرسى خیلی گرم نمودند. من هم با اعلیحضرت دست دادم و دست های شانرا بوسیدم. در این ملاقات جناب جنرال سردار ولی، داماد اعلیحضرت و مصطفی جان نیز حضور داشتند. مدیر عمومی یونسکو همکار جاپانی خود را که خانم جوان نهایت مقبول بود نیز با خود آورده بود.

اعلیحضرت با لطف همیشگی، با زبان اعلی فرانسوی و با صدای آرام که عادت اعلیحضرت بود، شروع به حرف زدن نمود. اولتر از آمدن جناب متسورا تشکر نمودند. بعد در مورد تاریخ افغانستان و خاصتاً در زمینه بزرگی تمدن بودایی در افغانستان تشریحات خیلی عالی بیان نمودند. اعلیحضرت فرمودند که با تأسف ستوپه های هده در جلال آباد که یکی از مراکز خیلی عالی تمدن بودایی بود، هم از طرف قوای اتحاد شوروی بمبارد شده است و هم تعداد کثیر آثار منقول آن ساحه از طرف افغانها هم ویران شده اند و هم به بیرون از کشور ما دزدی شده اند. اعلیحضرت ادامه دادند که آثار فرهنگی افغانستان که از موزیم کابل و مناطق فرهنگی افغانستان به پشاور دزدی شده اند، از طرف پولداران کشور های غربی خریداری می شوند. سوال کردند که آیا یونسکو نمی تواند آثار فرهنگی افغانستان را در موقع مناسب باز به موزیم های کشور ما باز گرداند.

جواب جناب متسورا این بود که بلی بر اساس میثاق های قبول شده، اگر آثار دزدی شده شناخته شوند و ثابت گردند که آثار وابسته به افغانستان باشند، حتماً حق بازگشت آنها میسر می گردد.

اعلیحضرت به آقای متسورا فرمودند که امپروور فعلی جاپان زمانی که ولیعهد جوان بودند، در سال ۱۹۶۸م به افغانستان تشریف آورده بودند و اعلیحضرت هلی کاپتر شخصی شانرا به دسترس شان قرار داده بودند که بامین بروند. ضمناً اعلیحضرت به جناب متسورا پیشنهاد نمود که سفری به بامیان بنماید و در حفظ آثار باستانی آن دیار زیبایی افغانستان کوشش نماید.

جناب متسورا در جواب گفت که در حالت فعلی، یونسکو با مقامات مربوط طالبان در افغانستان مشکلات خیلی زید دارد و یونسکو فعلاً در کابل دفتر ندارد و ما بعضی برنامه های تعلیمی برای اطفال افغان را در اسلام آباد و پشاور از طریق دفتر یونسکو در اسلام آباد تطبیق می نمائیم.

در همین وقت اعلیحضرت روبه طرف همکار جناب متسورا نمود و با حسن گفتار و شوخی شاهانه سوال کرد. آیا شما همیشه با جناب متسورا سفر می نمائید؟ سکرتر جناب متسورا با روش نزاکت و فرهنگ جاپانی اندکی از جا بلند شد و گفت بلی، اکثراً مجیستی. اعلیحضرت فرمودند، جناب متسورا چانس دارد.

در اخیر اعلیحضرت همه را دعوت به چای نمودند و فرمودند، به رسم افغانها شما از خانه ما نمی روئید تا وقتی که چای صرف ننمائید.

اعلیحضرت را مدعویین و جنابان عبدالولی خان و مصطفی جان همراهی نمودند و دور میز نسبتاً کلان طوری جای گرفتیم که اعلیحضرت قسمت بالایی میز، جناب متسورا به طرف دست راست اعلیحضرت، اینجانب به طرف دست چپ اعلیحضرت، جناب عبدالولی خان پهلوی جناب متسورا نشستیم و دیگران هم دور میز جاه گرفتند.

مراد از ذکر مطلب اخیر اینست که اعلیحضرت برابر به فرهنگ عالی افغانی که متأسفانه حالا خیلی کم مراعات می گردد، به جناب متسورا مهمان نوازی خاصی فرمودند با این شرح:

برای این دعوت ساده، شیر چای تهیه نموده بودند. پیشروی هر شخص محض یک بشقاب کوچک و یک پنجه ای کوچک و طبعاً یک دستمال تکه ای گذاشته شده بود. توزیع کننده ای پیاله ای شیر چای اولتر پیاله را به اعلیحضرت تقدیم نمود. به مجردی که پیاله را پیش روی اعلیحضرت و روی میز گذاشتند، اعلیحضرت پیاله ای خود شان را به آقای متسورا تعارف فرمودند. این حالت که مهمان نوازی شاهانه را معرفی می کرد، جناب متسورا که تبعه ای جاپان است به اندازه ای تحت تأثیر آمده بود که او از جای خود برخاست و بیش از پنج بار تعظیمی به نوع جاپانی نمود و بار بار از حضور اعلیحضرت تشکر نمود. در اینجا باید بگویم که در سالهای بعد، جناب متسورا چند بار این نوع مهمان نوازی اعلیحضرت را به من یاد نموده است و معلوم بود که به حد زیادی تحت تأثیر لطف اعلیحضرت آمده بود. بعد از صرف چای، اعلیحضرت تا باغک کوچک منزل شان بیرون شدند و چند مطلبی را با جناب متسورا در هنگام فلم گیری تلویزیون جاپانی تبادل نمودند.

اعلیحضرت هنگام خدا حافظی، با من لطف خاصی نمودند و فرمودند که بیاد شان است که اینجانب دو سال قبل در منزل شان به حضور اعلیحضرت مشرف شده بودم. همه میدانند که اعلیحضرت حافظه ای خیلی عالی داشت.



ملاقات چهارم با اعلیحضرت زمانی در پاریس صورت گرفت، که ایشان جهت تداوی به پاریس تشریف آورده بودند. این ملاقات که خیلی کوتاه بود و در هوتلی که اعلیحضرت اقامت داشتند صورت گرفت. در عکس فوق اعلیحضرت، مرحومه عزیزه عزیز خانم بنده، خانم آقای مستان سکرتر اول سفارت در آن زمان، اینجانب و یکی از نواسه های اعلیحضرت دیده می شوند.

ملاقات پنجم در کابل در سال ۲۰۰۵ میلادی صورت گرفت با این شرح:

جناب متسورا مدیر عمومی سابق یونسکو به افغانستان در تمامی ساحات کار یونسکو کمک های صاحبقدر نمودند و این کمک ها تا زمانی که او شخص اول یونسکو بود و من افتخار سفیر افغانستان را در یونسکو و ایسکو داشتم ادامه داشت.

بنابر علاقه ای شدید جناب متسورا به افغانستان پیشنهاد کردم که او از طرف حکومت وقت به افغانستان دعوت شود. این پیشنهاد منظور شد و او در سال ۲۰۰۵ م با دعوت حکومت افغانستان به کابل سفر رسمی نمود.

اینجانب قبلاً کابل رفته و بعد از مذاکره با وزیر خارجه وقت جناب دوکتور سپینتا، جناب حامد کرزی، رئیس جمهور منظور نمود که از طرف حکومت افغانستان به آقای متسورا مدال سید جمال الدین اعطا گردد.

در برنامه رسمی جناب متسورا، شرفیابی به حضور اعلیحضرت نیز شامل بود. آقای کرزی مطلع شده بود که اعلیحضرت با آقای متسورا قبلاً دیداری داشته و از این دیدار خیلی خوشحال هستند. لذا، به اعلیحضرت پیشنهاد شده بود که مدال سید جمال الدین را اعلیحضرت به آقای متسورا اعطا فرمایند. اعلیحضرت از این تصمیم خیلی خوشحال بودند.

در کابل بعد از ملاقات های رسمی با آقای کرزی و دیگر مقامات عالیرتبه ای حکومت افغانستان، هیأت چند نفری یونسکو با رئیس تشریفات آقای کرزی و اینجانب به قصر همجوار دفتر رسمی رئیس جمهور وقت، که در آنجا اعلیحضرت با تعدادی از خانواده شان زندگی می نمودند، با تشریفات معمول رسمی، رفتیم.

آن خانه (دفتر) در منزل دوم قرار داشت اعلیحضرت چند دقیقه قبل به آن اطاق تشریف برده بودند. جناب سردار عبدالولی نیز در آنجا حضور داشت. به مجرد داخل شدن آقای متسورا در داخل اطاق بزرگ، جناب متسورا به سرعت خود را نزد اعلیحضرت رسانید و هنوز اعلیحضرت نشسته بودند که آقای متسورا به اعلیحضرت احترام خاص نمود و دست های اعلیحضرت را حد اقل یک دقیقه در هردو دست خود داشت. بعداً من نزدیک شدم و دست های اعلیحضرت را بوسیدم. اعلیحضرت با لطف پدرا نه فرمودند (از دیدارت خوشحال شدم). من بار دیگر احترام تقدیم کردم. در این زمان اعلیحضرت اندکی بلند شدند و با دیگر اعضای هیأت یونسکو دست دادند.

این ملاقات مدت کوتاه دوام نمود. صحت اعلیحضرت خوب نبود. اعلیحضرت فرمودند که تحفه در کجا است؟ مدال را که در بسته خوبی درست نموده بودند، از بسته بیرون آوردند و در همین وقت اعلیحضرت از جا برخاستند. مشاهده می شد که اعلیحضرت تکلیف صحتی دارند اما با وجود تکلیف شان پذیرفته بودند که مدال را به جناب متسورا اعطا نمایند.

زمانی که مدال را به سینه ای آقای متسورا می گذاشتند، همه به پا خواستند و شاد باشی گفتند. آقای متسورا بسیار تحت تأثیر لطف اعلیحضرت آمده بود.

بعد از ختم این مراسم، ما از نزد اعلیحضرت اجازه مرخصی گرفتیم و به حق ایشان دعای خیر نمودیم.

من یقین کامل دارم که آن شخصیت بزرگ افغانستان را که مردم و وطن شانرا دوست داشتند، خداوند (ج) به رحمت خود پذیرفته است. انشاءالله